

چریکی که می خواست “چه گوارا” شود ، “خسر و پرویز” شد!

سعید سلطانپور

پیر ترها و مادر بزرگها وقتی کسی را دعا می کردند می گفتند “آخر عاقبت بخیر بشی” در نوجوانی متوجه این جمله عمیق و پر معنی نبودیم .

سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک جریان عمده در سرنگونی رژیم سلطنتی روند مثبت و شتابنده ای ایجاد کرد و در آگاهی مردم نسبت به دیکتاتوری سهم موثری داشت .

بعد از انقلاب و سرنگونی رژیم بدست توانای مردم ایران ، مرکزیت سازمان مجاهدین تصمیم گرفت با توجه به فرهنگ سیاسی مردم ایران که احزاب را با فرد می شناختند ، مسعود رجوی رابه عنوان نماینده سازمان معرفی کند تا سازمان بهتر بین مردم جا افتاده شود .

آخرین سخنرانی عمومی رجوی در استادیوم امجدیه تهران در سال ۵۹ بود که وی شهادتین گفت و با حس “چه گوارائی” فریاد زد “وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم” . و از آنجا که ریشه مسلمانی هم داشت جمله معروف امام حسین در عاشورا را با تعویض “شمشیرها” فریاد کشید و گفت “ای گلوله ها بر من ببارید.”

که با تشویق نسل جوان حاضر در استادیوم روبرو شد. برای مسعود کف زدیم . چه رهبر شجاعی !! وای به آن روزی که مسلح شویم . زیرا در هیچ رویارویی چماقداران که از حمایت گسترده کمیته بر خوردار بودند نتوانسته بودند ، خط میلیشای نو جوان را که هنگام دفاع دست در دست ، تنها سرود می خواند ، را بشکنند . پس چه باک که میلیشیا جان بدهد . با هزینه سنگینی دریافتیم که انقلابی بودن و شجاعت در بلند فریاد زدن نبود بلکه نیفتادن در دامی بود که آمریکا و اسرائیل برای از بین بردن نسل جوان و انقلابی کشور و ایجاد برادر کشی تدارک دیده بودند . زهر طرف که کشته شود بسود آنان است و از سوی دیگر جناح موتلفه -رفسنجانی برای قبضه کردن قدرت منتظر چنین شعارهایی بودند که فتوای سرکوب را بگیرند.

بدلیل فشار های گروه های فشار وابسته به جناح حاکم ، رجوی همیشه از مراقبت های ویژه و محافظین مسلح بر خوردار بود. و کم کم از مردم دور شد .

داستان سیاهترین دوران تاریخ معاصر ایران را همه ما دیده ، شنیده ایم و با خون و پوستمان تجربه کرده و در زندان و تبعید بهای آنرا داده ایم ولی رجوی که می خواست همزمان لنین و چه گوارا و امام حسین باشد ، بدون مشاوره با همه مرکزیت و اعضا و هواداران تصمیم گرفت برای شناساندن جنبش به خارج برود.

برای اینکار پرواز از فرودگاه شکاری مهر اباد با هواپیمای محمد رضا شاه ، را انتخاب کرد که خبر ساز باشد وی همراه با بنی صدر اولین رئیس جمهور منتخب مردم ایران که متوجه منظور رجوی برای به همراه بردن وی نشده بود، اینکار را انجام داد . این موضوع باث شد که سازمان یکی از معیار های پیروزی و موفقیت ، را در پوشش خبری خبرگزاری ها و روی آنتن خبرگزاری های غربی بداند .

خروج رجوی به قیمت اعدام ۶ همافر و دستگیری تعدادی از آنان و اخراج ۱۰۰۰۰ نفر از همافران نیروی هوائی انجام شد. به عنوان نمونه ، یکی از این بازداشت شدگان تا سال گذشته در زندان اوین بود. این اقدام باعث شد که جمهوری اسلامی با تسویه حساب گسترده همافران را که نقش کلیدی در سرنگونی نهائی رژیم سلطنت داشتند ، از سر راه بردارد.

در فرودگاه نظامی ، رجوی که در پاسخ خبرنگاران با حس شاعرانه و چریکی اچه گوارائی گفت ما با اولین برف زمستان باز خواهیم گشت.

دولت فرانسه برای وی چندین ژاندارام محافظ گذاشت و برای سرنگونی رژیم ۸۰۰ خط تلفن در اختیار وی قرار داد تا رجوی انقلاب را از راه دور پراهنده کند .

شعبانعلی (محمود) از بخش اطلاعات و امنیت به من گفت “اگر بنی صدر در هواپیما نبود دولت فرانسه هرگز اجازه فرود هواپیمای نظامی را نمی داد . زیرا بنی صدر قانونا رئیس جمهور ایران بود .

وی گفت “بعد از اینکه سازمان و شورا کاملاً در فرانسه تثبیت شد و دیگر نیازی به بنی صدر نبود مسعود (رجوی) زیر اب بنی صدر را زد.”

اتفاقا من صحت این موضوع را در نشست دانشجویی مریم رجوی از مسعود رجوی در سال ۶۷ سوال کردم ولی رجوی از پاسخ به آن طفره رفت.

سالها در ایران برف بارید خون های بسیاری از جوانان وطن که اعتقاد به برابری، آزادی و کرامت انسانی داشتند بر روی برفها جاری شد. ولی مسعود به ایران بر نگشت.

رجوی همه اعضا را به خروج از ایران فرا خواند در سال ۶۱ تقریباً دیگر هیچ کادر و مسول در داخل کشور نمانده بود. . . سازمان د ر جنگ چریک شهری شکست خورده بود و رژیم سکوت قبرستان را بر ایران حاکم گردانده بود. فاز جنگ منطقه ای در کردستان هم به شکست انجامید و تبلیغات بر سلاح غلبه کرد. و لی پس از چندی کردستان را هم به همراه دیگر گروههای چریکی واگذار کردند.

رجوی، کادر مرکزی را منحل کرد تنها یک ماه قبل از آن فیروزه بنی صدر که بسیار جوانتر از رجوی بود، متوجه تصمیم رجوی برای رفتن به عراق میشود که از وی پنهان کرده بود.. فیروزه تقاضای طلاق میکنند زیرا مهریه اش استقلال ایران بود که رجوی آگاهانه آنرا به عراقیها فروخته بود.

رجوی بلافاصله با مریم عضدانلو ازدواج کرد. رجوی به این ازدواج لقب :انقلاب ایدئولوژیک داد و به همه اعضا د ر فرانسه گفت "اگر من را قبول دارید دنبال من بیایند و سوال نکنید".

موج ریزش نیروها در داخل و خارج شدت گرفت. افراد تشکیلات جوان بودند، صداقت داشتند ولی پختگی سیاسی کافی نبود که بتوانند تصمیم بگیرند که تنها انتخاب بین رجوی و خمینی نیست بلکه راه سوم مردمی (راه مصدق و ستارخان) هم وجود دارد که طولانی تر و سخت تر است و لی امتحانش را در طول تاریخ پس داده است.

کم کم رجوی که شهامت و صداقت پذیرش شکست را نداشت، بجای پذیرفتن شکستها که بهای آن را هواداران و اعضا با پوست و خون خود میدادند، دیگر آن را مورد سرزنش قرار می داد و با تهمت و مارک زدن و ابستگی به رژیم به پرونده نقض حقوق بشرش، سیاه بود آنرا منزوی می کرد.

رجوی سرعت مبدل به ناقض حقوق اولیه انسانها که "حق آگاهی" و "انتخاب کردن آزادانه" بود، می شد. وی علی زرکش معاون خودش را متهم به عدم توانائی در سرنگونی رژیم کرد و وی را از سمت هایش خلع کرد. زرکش بعداً نیز در بغداد زندانی شد.

رجوی د ر فرانسه د ر امنیت کامل بود، ولی تصمیم گرفت به محلی برود که اصلاً برف نیاید. به همین دلیل عراق را انتخاب کرد. عراق برای وی محافظان بیشتری و نیز تسلیحات سنگین و پول د ر اختیار وی قرار می داد. رجوی عاشق سلاح سنگین و رژه و یونیفورم نظامی و سان دیدن از نیروها به عنوان ژنرال بود. درجه ای که خودش به خودش اعطا کرده بود.

رجوی پرواز تاریخساز صلح را در سال ۶۵ به عراق انجام داد. که حاصل آن در مدت ۳ سال تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸، به کشته شدن حداقل ۴ هزار نفر از مجاهدین و هزاران سرباز ایرانی و بسیج و سپاهی منجر شد.

ازین پس تردهای وی در عراق با ۲ بنز ضد گلوله سفید و سیاه اهدائی صدام حسین باضافه اسکورت سازمان امنیت عراق، و محافظین شخصی حتی در قرار گاه اشرف انجام گرفت.

وی از ترس ترور در مانورهای نظامی شرکت نداشت. بعضی وقتها سر زده به سالن غذا خوری به مدت کوتاهی سر می زد زیرا در آنجا کسی اسلحه حمل نمی کرد.

گفته گارسیا مارکز مصداق داستان رجوی، صدام، رفسنجانی است آنجا که می گوید "دیکتاتورها تنها هستند؛ به هیچ کس اعتماد ندارند؛ حتی به کسی که در راه همان دیکتاتور بی محابا آدم کشته است".

رجوی از سال ۵۹ با هیچ ایرانی عادی بر خوردی نداشته است. وی سألهاست که از واقعیت جامعه ایران بدور است و با تصورات ذهنی از جامعه ایران که هنوز در سال ۵۹ قفل شده است، زندگی می کند.

د راین راستا، محکم ترین مقر را در کنار قرار گاه علوی برای خود تهیه دید و در بغداد نیز کاخی با کمک مالی عراق برپا کرد که ازیرون سیمانی بنظر می آمد ولی در داخل بسیار شیک و ضد بمب بود. وی قرار گاه علوی را هم ضد بمب ساخته بود.

حملات نظامی زیادی انجام گرفت که آخرین ان فروغ جاودان بود ولی رجوی، تنها به بدرقه قربا نیان کفایت کرد. اعضا و مریدان وی چنان شست و شوی مغزی شده بودند که نمی توانستند درک کنند فرمانده خوب در کنار نیروهای خود وارد میدان نبرد می شود. رجوی حتی تا لب مرز ایران و عراق هم نرفت. زیرا وی رسالت بزرگ رهایی مردم از دست آخوندها را تنها مختص خودش می دانست و به همین دلیل دیگران را همیشه تمسخر میکرد.

رجوی بخاطر غذای خوب و امکانات رفاهی بسیار عالی اضافه وزن پیدا کرد، بالا رفتن سن را با رنگ کردن موها پوشاند. علت سرنگون نشدن را به گردن اعضائی انداخت که به وی اعتماد مطلق داشتند و برای وی (نه برای رهایی مردم ایران) جانشان را دادند.

با گذشت زمان و تغییر معادلات سیاسی جهانی، جایگاه صدام تضعیف می شد. صدام دیگر به رجوی اعتماد زیادی نداشت با اینکه وی توانست د رسال ۱۹۹۱ با نیروی مکانیزه اش، جلوی حرکت کردها به بغداد را بگیرد ولی هیچگاه با وی دیدار نکرد.

نارضایتی و سوالات در بین اعضا رشد فزاینده یافت، کمتر کسی بود که متوجه زمین گیر شدن نظامی سازمان بعد از ۱۵ سال حضور در عراق نشده باشد. رجوی بجای پذیرفتن مسولیت و پیدا کردن اشتباهات و بررسی راه های اصولی که بجز در یک روابط و مناسبات دمکراتیک و آزاد میسر نبود. رجوی بجای استعفا کردن برای برگرداندن سازمان مجاهدین به خط اصولی، دستور دستگیری مخالفان و منتقدان را به بخش ضد اطلاعات داد. تعداد زیادی دستگیر، زندانی و شکنجه شدند. بعضی از افراد مفقود الاثر شدند. علت مرگ برخی، خودکشی اعلام شد. برخی تحویل زندان ابو غریب شدند، برخی را نیز به اردوگاه رمادیه فرستاد که زنانشان و کودکانشان مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفتند

پرونده نقض حقوق انسانها در تشکیلات رجوی، سیاه تر و سنگین تر شد تا اینکه تاریخ مصرف صدام تمام شد و بازهم تحلیلهای رجوی اشتباه درآمد. این بار کسی نبود که اشتباه را به گردن وی بیندازد. رجوی بدون توضیحی ناپدید شد.

می گویند زمانی که خسر و پرویز که با سپاهیان و لشکر مجهز خود به جنگ سپاه کم اسلحه اعراب مسلمان رفته بود، سربازان خود را با زنجیر به یکدیگر بسته بود تا فرار نکنند. وقتی که سپاه ایران در قادسیه (مدائن) شکست می خورد، پادشاه شجاع در ظرف ۴۸ ساعت با اسب تندرناش خود را به آسیابی در هرات در افغانستان فعلی میرساند و در آنجا کشته می شود. نکته قابل توجه سرعت فرار خسر و پرویز از عراق تا افغانستان هست. تشابه رجوی و خسر و پرویز در این هست که هر دو متکبر و خود خواه و زن دوست و جنگ طلب بودند. آنها در آنجا که باید می ایستادند، پا به فرار گذاشتند و سربازان خود را رها کردند.

و تاریخ هم از آنان به بدی یاد کرده و خواهد کرد.

خسر و پرویز چنان مغرور بود که نامه حضرت محمد را پاره کرده بود در حالیکه امپراطور قدرتمند روم هم همین نامه را گرفته بود ولی حرمت سفیر را نگه داشته بود.

رجوی چنان تکبر فرعونیی داشت که به تشکیلات باوراند ه بود که دنیا روی محور سیاست سازمان و رجوی می چرخد.

مطلب را با طنزی از هادی خرسندی به پایان میبرم، "امام حسین در کربلا چراغها را خاموش می کند (برای اینکه ان عده معدود خجالت نکشند) و به آنان که با وی بوده اند می گوید اینها (سپاه یزید) می خواهند مرا بکشند هر کس بخواهد می تواند برود. رجوی هم می گوید رژیم خمینی می خواهد مرا بکشد و چراغها را خاموش می کند ولی وقتی چراغها را روشن میکنند می بینند رجوی غیث زده است.

من در عجبم که چگونه از تقدیر فرار میکنند، و از تجربه تلخ دیکتاتورها درس نمی گیرند، در حالیکه مرگ هم مانند تولد حق است و گواراست اگر در راه آزادی و استقلال و مردم باشد. این سعادت است که نصیب انانی خواهد بود که آخر عاقبت بخیر هستند.

لازم بتذکر است که رجوی قبل از حمله آمریکا، در سال ۲۰۰۳ همسر سوم (اعلام شده اش) مریم قجر عضدانلو (رجوی) و دختر وی و دوستان نزدیکش را از عراق خارج کرده و به پاریس فرستاده بود. در حالیکه مصطفی رجوی فرزندش را که جزء منتقدان رجوی هست و علاقه ای به سیاست و جانشینی پدرش ندارد را با آنها همراه نکرد. و تقاضاهای خروج وی به دلیل نگرانی از اینکه وی اطلاعات زیادی از روابط پنهانی پدرش دارد، را ترتیب اثر نداده اند.

اول فوریه ۲۰۰۷ - تورنتو